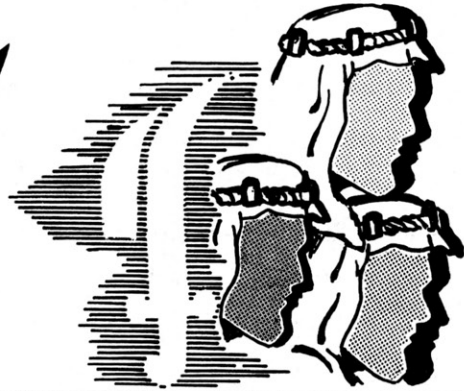


استیلای وهابیه مکه مشرفه را



ایوب صبری پاشا

به کوشش: سید علی قاضی عسکر

مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ مِیقَاتٌ

محمد بن عبد الوهاب نجدی (۱۱۱۵ - م ۱۲۰۶ ه. ق.) مسلکی جدید را شکل داد که پس از مرگ وی به «وهابیت» نامبردار گردید. عقاید و افکار ناصواب ارائه شده در این مسلک، از همان آغاز پیدایش، عکس‌العمل‌های تندى را به دنبال داشت، به گونه‌ای که پدر و برادر وی و گروه‌های بسیاری از مردم شهرهای مختلف آن روز عربستان و منطقه شامات، به مخالفت جدی با او برخاستند و حتی مردم زادگاهش «عیینه»، نیز وی را از شهر بیرون کردند.

محمد بن عبد الوهاب، در سال ۱۱۶۰ در یک ائتلاف و پیوند سیاسی با محمد بن مسعود (جدال سعود) پشتوانه‌ای برای دفاع از عقاید باطل خود یافت و با حمله به شهرهای دیگر حجاز و نیز یمن و عراق و شامات، مردم این شهرها را وادار به بیعت و پذیرش عقاید خود می‌کرد و جان و مال مردم در صورت عدم پذیرش، از تعرض مصون نمی‌ماند و با آنان همچون کافران برخورد می‌شد. پس از مرگ وی نیز پیروان این مسلک با حمله به کربلا تعداد زیادی را کشتند و ویرانی‌های فراوانی به بار آوردند و حتی خزاین حرم را به غارت بردند و از آن زمان تاکنون نیز پیروان متحجر این مسلک نادرست، جنایات بی‌شماری را انجام و با ترویج عقاید باطل خویش، انسان‌های غافل و ناآگاه را در دام خود اسیر کرده‌اند. سپاه صحابه در پاکستان و طالبان در افغانستان و ... مولود این مسلک‌اند.

بی‌پایه بودن عقاید وهابیت برای عالمان و فرهیختگان جهان اسلام بسیار روشن

و مبرهن است و جالب آن که اولین کسی که نقد وهابیت را نگاشت «سلیمان بن عبد الوهاب» برادر وی بود که کتابی با عنوان «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف عقاید برادرش را باطل اعلام کرد.

ایوب صبری پاشا - نویسنده کتاب «مرآة مکة» نیز، که خود سنی مذهب است، کتابی به نام «تاریخ وهابیان» تألیف نموده و در آن به بررسی عقاید و افکار و جنایات آنان پرداخته است. مقاله حاضر برگرفته از کتاب مرآة مکة وی می باشد که مؤلف ماجرای سلطه وهابیان بر مکة در سال ۱۲۲۲ را شرح داده و با آوردن کلماتی نظیر «حشرات وهابیه» «اشقیای وهابی» و... نفرت و ناراحتی خود را از طرفداران این مسلک به نگارش در آورده است. وی می نویسد: ستمهایی که این ها - فرقه وهابی - به اهالی کرام و حجاج ذوی الابتهاج کردند به تعداد و شمار نمی آید.

در بخشی دیگر می نویسد:

... سعود، عذر و اعتساف خود را از حد گذراند. حتی اکثر اعظم علمای اهل سنت من غیر جُزْم مقتول و چندین نفر از اشراف و اعیان بدون جهت مصلوب و اعدام شدند! متن کتاب به زبان ترکی استانبولی نگاشته شده و در سال ۱۳۰۱ ه.ق. در چاپخانه «سنده» قسطنطنیه - استانبول ترکیه - به چاپ رسیده است.

ترجمه این کتاب به دستور وزیر انطباعات ناصر الدین شاه، به عبد الرسول منشی مترجم دربار پیشنهاد و وی در سال ۱۳۰۷ ه.ق. در دارالترجمه معروف به همایونی آن را با نثری زیبا به فارسی ترجمه کرده است. آقای محمد قزوینی مشهور به آشوری دهم نیز آن را با خطی خوش در سال ۱۳۰۸ ه.ق. به تحریر در آورده است.

از این ترجمه دو نسخه مخطوط، یکی در کتابخانه ملی ایران و دیگری در کتابخانه ملک وابسته به آستان قدس رضوی موجود است. هر دو نسخه به خط نستعلیق و با تذهیب زیبا زینت شده است.

در تنظیم مقاله، نسخه کتابخانه ملی را اصل قرار داده و برخی قسمت ها که در نسخه مربوط به کتابخانه ملک تفاوت هایی با نسخه اصلی مشاهده شده در داخل [] آورده ام.

لازم به ذکر است ایوب صبری پاشا مجموعه مطالبی را که در این بخش از کتاب مرآة مکة آورده، دقیقاً از دیگر نوشته خود؛ یعنی «تاریخ وهابیان» نقل نموده است؛ از این رو اسامی اشخاص را نیز با متن «تاریخ وهابیان» که به زبان ترکی استانبولی به چاپ رسیده، تطبیق داده ام.

امید آن که مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.



پس از آن که مشارالیهما مدتی ساکت شدند، عاقبت الامر، جواب رد و یأس به مشارالیه فرستادند شریف غالب هم برادر خود شریف عبدالمعین را در مقام امارت، قائم مقام خود نصب و تعیین نموده و خانهٔ خود را که در دامنهٔ «جبل جیاد» داشت سوزانده با همهٔ اهل و عیال خود به جدّه هجرت کرد و شریف عبدالمعین نیز «شیخ محمد طاهر» و «سید محمد ابوبکر» و «میر غنی» و «سید محمد عکاس» و «عبدالحفیظ عجمی» را که از علمای مکه بودند، نزد سعود ابن عبدالعزیز فرستاده، استیمان^۲ نمود، ۱۲۱۸ ه. ق.

سعود نا مسعود التماس [رجا و نیاز] عبدالمعین را قبول [کرده] مبعوثین مشار الیهم و حشرات وهابیه که در موقع سیل جمع شده بودند را برداشته و به مکه معظمه عزیمت و قائم مقامی شریف عبدالمعین را تصدیق نموده، با وجود این حال امر کرد که قباب^۳ و قبور را هدم و خراب کنند. چون معتقد وهابیان این بود که اهالی حرمین به قباب و قبور عبادت و پرستش می‌کنند اگر اینها هدم و خراب کرده شده و دیوارهای آنها برداشته شود، اهالی از دایرهٔ شرک و کفر بیرون آمده و به خدای متعال عبودیت می‌نمایند. حتی به زعم فاسد امام

استیلای اشقیای وهابیه مکه مکرمه را

از جمله کسانی که به اهالی حجاز و مخصوصاً به ساکنین کرام و مجاورین عظام مکهٔ مکرمه اهانت نموده‌اند، یکی هم اشقیای وهابی بوده و مظالمی که این‌ها [این طایفه ظالمه] به اهالی کرام و حجاج [عظام] ذوی‌الابتهاج^۱ کردند به تعداد و شمار نمی‌آید.

سعود نا مسعود که سرکردهٔ وهابیان بود، دفعات بسیار اهالی مکه و شریف غالب را، که مقام امارت داشت، [به دفعات] تهدید نمود و اگر چه کراراً لشکر فرستاده و اطراف ام‌القری را احاطه کرد و لیکن تا سال ۱۲۱۸ ه. ق. نتوانست آن شهر محترم را [و معظم را ضبط و] تسخیر کند. عاقبت به واسطهٔ [التجای] شریف عبدالمعین ضبط [تصرّف] نمود؛ زیرا که شریف غالب در سال ۱۲۱۷ ه. ق. از تهدید [تهدیدات] وهابیان به طوری که باید خوف کرده، برای این که والی جدّه و امیر الحجاج [و امرای حجاج] مصر و شام رادعوت کند، به آنها خبر فرستاد که طایفهٔ خوارج در خیال آن هستند که مکهٔ مکرمه را تصرّف کنند، اگر جزئی معاونت به من نمایند ممکن است که سعود رئیس خوارج را به دست بیاورم.

وهابیان، که پسر عبدالوهاب بود، کسانی که بعد از سال پانصدم هجرت وفات کرده‌اند به حالت شرک و الحاد بوده‌اند و باز زعم و گمان می‌کرد که احکام جلیلهٔ دین اسلام مِنْ قِبَلِ الرَّحْمَانِ، به آن خائن بی‌دین الهام شده [است]. کسانی که پس از ظهور دیانت فاسده وهابیان [نیز] وفات کرده‌اند نباید در نزد کسانی دفن شوند که از سال پانصد هجرت به این طرف رحلت نموده‌اند و معتقد این بود [وباز اعتقاد داشتند] که ضرر ندارد در نزدیک قبور مشرکین جنازهٔ آنها دفن شود. سعود [نامسعود] برای این که شریف غالب را به دست بیاورد به آن وسیله جده را نیز ضمیمهٔ ممالک مغضوبهٔ خود کند به طرف جده هم عزیمت نمود ولیکن اهالی جده با عساکر دولت عثمانی اتحاد [تبعیت] و همراهی نموده سعود را به مغلوبیت بسیار بزرگی دچار کردند. مشا‌زالیه ناچار بقیهٔ السیوف^۴ حشرات [خود] را با خود برداشته و به مکهٔ معظمه معاودت^۵ و در دایرهٔ امارت [منزل گزیده] و اجرای حکومت می‌نمود. اگر چه شریف عبدالمعین برای این که سکنهٔ مکهٔ الله را از مظالم فوق الطاقهٔ [طاقت فرسای] وهابیان محافظت کند خواست که در ظاهر با رؤسای اشقیای وهابیان به مدارا و خوشی سلوک نماید ولی

از آن جا که اشقیای مشار الیه‌هم به کبر و عناد و ظلم و اعتساف^۶ خود می‌افزودند و مشا‌زالیه یقین نمود که حسن امتزاج^۷ با اینها ممکن نخواهد شد، لهذا شخصی [را نزد برادر خود] به برادر خود شریف غالب فرستاد که سعود در دایرهٔ امارت و حشرات وهابیه نیز در چادرهایی هستند که در ساحة^۸ معللاً مرکوز^۹ [مقیم‌اند] شده‌اند و خود نیز در قلعهٔ جیاد بوده، اگر با مقداری از عساکر بیایی ممکن است که سعود را به دست آوریم. شریف غالب برای این که سعود را دستگیر کند با شریف پاشا والی جده مقداری از عساکر را برداشته، بدون این که کسی ملتفت شود وهابیان مکه را حمله نمود و جهات اربعهٔ حشراتی را، که از وهابیان در ساحةٔ معللاً در چادر [ها] نشسته بودند، احاطه کرده محاصره نمود ولی سعود خود را به تقریبی خلاص کرده و فرار نمود و وهابیان محصوره به شرط ترک اسلحه امان طلبیدند. لاجرم اسلحهٔ آنها گرفته شده و رهایی جستند. چون مکهٔ مکرمه از آیادی آعادی^{۱۰} مسترد آمد، پس از مدت کمی حصار طایف را نیز تصرف کرده و فرقهٔ باغیة عثمان مضایقی هم مجبور به فرار شدند. حصار طایف نه به سطوت^{۱۱} عسکریهٔ شریف غالب، بل به واسطهٔ انقیاد



محصور ساخت اگر چه در اثنای محاصره، شریف غالب مکرراً به میدان رزم آمده و با وهابیان محاربت^{۱۳} کرد ولی در هر دفعه مغلوب شده مراجعت نمود، اهالی را هم قدرت تحمّل بلای محاصره نمانده، از فقدان ذخیره به درجهٔ به ستوه آمده بودند که چیزی نمانده بود همدیگر را بخورند!

در این محاصره، قحط و غلا^{۱۴} آنقدرها شدت پیدا کرد که یک وقیه^{۱۵} نان پنج ریال فروخته می‌شد و قیمت یکصد و چهل درهم روغن دو ریال شد. با این همه دیدن روی فروشندگان روغن و نان منوط به طالع و اقبال بود.

در اواسط ایام محاصره، سگ و گربه و کبوتر و بعدها به خوردن نباتات و برگ درختان می‌گذراندند. چون این‌ها نیز تمام شد به شرط این که احدی را ظلم و تعدی نکنند، سعود را موافقت کردند که داخل بلدهٔ الله شود.

اگر چه به ملاحظه این که به این مصالحه مجبوراً راضی شد، شریف غالب معذور بود ولی از این که قبل المحاصره بدویان منقاد،^{۱۶} و عساکر کافی احضار نموده و موارد مکه را محافظت نکرد، «شریف غالب» خاطی بود، حتی اهالی به واسطه «سید میر غنی» و «شیخ محمد عطاس» به

و مطاوعت^{۱۲} اعراب بنی ثقیف مسترد گردید؛ زیرا وهابیانی که در مکه مکرمه مظهر عفو و امان شده بودند به اماکن خود نرفته و به رأی و تصویب سعود طرق و معابر را قطع می‌نمودند.

بناءً علیه، شریف غالب به قبایل بنی ثقیف که در جوار طایف بودند، شخصی را فرستاده و آنان را سپارش کرد که به طایف هجوم کرده و آن طایفه را از حصار بیرون کنند و اموال اشیاء آنان را در میان قبایل تاراج و قسمت نمایند.

بدویان [بنی] ثقیف که از مدت زیادی این قسم تاراج را آرزو می‌کردند، با بسیاری از قبایل اعراب اتفاق کرده قریتین «سلامه» و «مثنی» را که در قرب طایف است، محاصره و غارت کرده، طوایف مضایقی را که به آنها هجوم و دفاع می‌کردند برگردانیده، حصار طایف را ضبط و به شریف غالب خبر فرستادند.

عثمان مضایقی از مغلوبیتی که در طایف دچار شد به کوههای یمن فرار کرد ولی در آن جا بعضی حشرات فراهم آورده از طرف «حسینیه» و «عبد الوهاب» ابولفظ نیز که از امرای طایفه سعود بود از طرف «سعیدیه» و «سایره»، بلدهٔ الله را محاصره نموده و مدت سه ماه تمام مکه الله را

شوید سنت سنّیه^{۱۹} پیغمبر را عمل فرموده‌اید؛ زیرا که حضرت رسول اکرم [ص] «عثمان بن عفان» را برای عقد مصالحه از حدیبیه به مکه مکرمه فرستادند، «شریف غالب» این را نیز به سکوت گذرانده، مدت مصالحه را به تعویق انداخت و از این رو اهالی را از خود متنفر ساخت.

آخر الامر اهالی در درجه فوق الغایه،^{۲۰} به تنگ آمده و از طرفداران غدار «شریف غالب» اعتساف زیاد دیده، به حکم ضرورت «عثمان مضایقی» را عرض دخالت کردند و یک یک فرار می نمودند. عاقبت به اجبار «عبدالرحمان ابن التیامی» که از علمای زنادقه بود، به طور مزبور به مصالحه موافقت نمود.

این که شریف غالب، استدعای علمای اهل سنت را رد کرده و رأی و خیال عبدالرحمان ابن التیامی را قبول نمود، برای این بود که هم از تعدّیات سعود برهد و هم اهالی عوام و فرقه عسکری را بر خود دل گرم و رام کند. واقعاً از این رو به واسطه حمایت عبدالرحمان ابن التیامی از غضب ملحدانه سعود وارسته، و مظهر عفو و امان گردید و در این طرف و آن طرف می گفت: که من مصالحه را کرهاً قبول کردم و الا در خیال داشتیم که الی موسم حجّ مصالحه

«شریف غالب» سفارش کرده و گفتند که مردم استدعا دارند و می گویند که اگر رجال قبایل منقاده اطراف را دعوت کرده و ما را مستخلص خواهد ساخت، تعجیل فرماید. اگر این امر امکان پذیر نیست به مصالحه راضی شود ولیکن اگر مقداری از بدویان را جلب و احضار کند، سعی می کنیم که تا موسم حج، وهابیان را مقابله نماییم، در وقت حج نیز به موافقت [معاونت] قوافل مصر و شام از محاصره وهابیان مستخلص^{۱۷} می کردیم.

شریف غالب هم در جواب گفت من خود می دانم که چون قبل المحاصره، بدویان را احضار ننمودم، اهالی محصور ماندند، اکنون امداد خواستن از خارج، خارج از حیث^{۱۸} امکان است. اگر موافقت به مصالحه کنم شک و شبهه ندارم که نظر نفرت اهالی را به طرف خود متوجه خواهم ساخت.

از این طرز جواب مشارالیه معلوم است که به خطای خود مقرّ و معترف بوده است چون «شریف غالب» خطای خود را معترف بود، نمی خواست مصالحه کند، باز آن دو مبعوث که از طرف اهالی رفته بودند به مشارالیه گفتند که اگر باز [به] جدّ بزرگوار خود اقتدا و تبعیت کرده، راضی به مصالحه



جرم [به غیر جرم] مقتول، و چندین نفر از اشراف و اعیان بدون جهت مصلوب و اعدام شدند.

کسانی که در اسلامیت ثبات می نمودند تهدید کرده می شدند. منافیان در بازارها و منارها ندا می کردند:

«ادخلوا في دين سعودي [مسعود]
وتظللوا بظله الممدود.»

مردم را به دین [مذهب] باطل محمد بن عبدالوهاب دعوت می کردند. مکه مکرمه سهل است، در بیابانها نیز کسی دیده نمی شد که مقتدر بشود دین و مذهب خود را حراست کند.

شریف غالب این حالات را دیده و جزم نمود که دیانت اسلامیّه از خطّه حجاز هجرت خواهد کرد.

برای این که «سعود» را تهدید کند به مشار الیه گفت: که اگر تو بعد از موسم حج در مکه بمانی در مقابل عساکری که از اسلامبول خواهد آمد، مقاومت نکرده، به هر حال دستگیرمقتول می شوی. برای این که این مخاطره را از خود دفع نمایی، باید بعد از حج از مکه بیرون روی.

این نصایح او، عوض این که تخفیف تعدّیات او را کند موجب تزاید کبر و نخوت او گردید.

نکنم و به این مقالات، عوام الناس و فرقه [فرق] عسکری را بر خود رام نمود، اینک به اقتضای این مصالحه، سعود ابن عبدالعزیز داخل شهر مکه مکرمه شده، بیت معظم را یک کسوه ساده پوشانیده و به اعراب بادیه حجاز کسب الفت و انس کرده و شریف غالب را از موقع نفوذ و اعتبار انداخته، در داخل بلده الله، تفرّد و قوّت^{۲۱} و شوکت خود را افزوده و مانند فرعون و نمرود، تعنّد و تمرد^{۲۲} نموده، و به ابداع برخی از مظالم و تعدّیات شروع نمود. امّا شریف غالب برای این که از مرکز سلطنت امداد فرستاده نشده بود، آزرده خاطر شده و می گفت: که سبب ضبط وهابیان اقلیم مسعود حجاز را، و علت این که اهالی حرمین به قید اسارت این اشقیاء گرفتار شدند، اهمال وزرای دولت است.

وبه خیال این که اهالی را از دولت عثمانی متصرف سازد و هیئت دولت را به حمیت^{۲۳} در آورد، به سعود بن عبدالعزیز تلقین نمود که ابواب حج را به قوافل مصر و شام سدّ کرده و [طرق و] موارد را بر آنها ببندد.

از این تلقینات متوالیه شریف غالب، سعود غدر و اعتساف خود را از حد گذراند. حتی اکثر اعظم علمای اهل سنت من غیر

غریبه

در اثنایی که سعود بن عبدالعزیز چهار اطراف خود را به شرارهٔ ظلم و تعدیات می‌سوزاند، یکی از سادات عظام را خواسته و از او پرسید که آیا حضرت محمد [ص] در قبر خود زنده است و یا این که مانند اعتقاد ما مثل سایر مردم مرده است؟! مشارٌ الیه در جواب او گفت: «هو حیّ فی قبره»، غرض و مقصود ملعون مشار الیه از این سؤال این بود که او را پس از الزام بکُشد و چون گمان می‌کرد که تدارک جوابی که وهابیان را اقناع کند غیر ممکن است و در قتل او رأی و موافقت اهالی عوام را حاصل کند، دوباره او را گفت که باید به زنده بودن حضرت رسول [ص] در قبر خود دلیل شافی ذکر نمایی که مقبول و مسلم همهٔ ماها باشد. اگر دلیل [کافی] و موخهٔ نیآوری، آن دلیل را از برای ردّ و عدم قبول دین حق اعتذار شمرده و تو را خواهیم کشت!

مشارٌ الیه در جواب گفت: نمی‌خواهم از خارج دلیل آورده و تو را ساکت کنم، بفرمایید با هم به دار الهجرهٔ حضرت رسالت مآب برویم و در مواجههٔ قبر او من عرض سلام کنم، اگر جواب سلامم را رد کرده و تو را بالفعل مجبور به تصدیق فرمود، پس حضرت رسول در قبر مبارک خود حیّ

معنوی است و زنده بودن ثابت می‌شود و اگر سلامم رد نشود من دروغگو خواهم بود، آن وقت هر قسم می‌توانی مرا مجازات کنی.

سعود به ناچاری مشار الیه را آزاد ساخت.

اگر چه از این جواب مُسکت، لهیب غضب^{۲۴} سعود اشتعال نمود ولی چون اطلاعات علمیه کافی نداشت که مخاطب خود را الزام کند، در آن مجلس سکوت کرد. پس از چند روزی برای قتل مشار الیه یک نفر وهابی را مأمور و معین کرد و به او گفت: باید به ایّ حال او را بکشی و هر ساعتی که ایفای مأموریت خود نمودی مرا مستحضر سازی. وهابی مشار الیه به اقتضای حکمت نتوانست عزیز مزبور را مضرتی^{۲۵} رساند. این کیفیت، بین الاهالی شایع شده به عزیز مزبور خبر دادند، مشارالیه هم فهمید که دیگر در مکه اقامت نتواند کرد، بالضروره اختیار هجرت نمود. سعود که خبر خروج عزیز را از مکه شنید از عقب او یک نفر جلّاد بدوی فرستاد. اگر چه بدوی به خیال این که عامل عمل خیری خواهم شد سریعاً به مشار الیه رسید، ولی دید که عزیز مشارالیه، در همان دقیقه به اجل موعود خویش ارتحال کرده است.



و چنان که در جزوه‌های^{۲۸} «مرآة مدینه» ذکر شده است، پس از آن که مدینه منوره را نیز تصرف نمود، برای این که حشرات وهاییانی را که می‌خواستند حج کنند و علمای زنادقه را که می‌توانستند در مسجد الحرام نشر مذهب اباحه کنند به همراه بیاورد، رفتن خود را به مکه مکرمه به نیت حج اعلان نمود و حشراتی را که بر سر او گرد آمدند، برداشته و راه خود گرفت.

علمای زنادقه قبل از سعود عزیمت [به مقصود] نموده بودند. این جهال در وصول مکه رساله‌ای را که پسر عبدالوهاب در مذهب وهایی نوشته بود، در حرم مسجد الحرام عیناً درس می‌گفتند و مدت ده روز مسائل [دیانت] باطلهٔ رفض و الحاد^{۲۹} را به حوصله^{۳۰} رجال قبایل بادیه نشین به تعبیراتی که می‌توانستند جای می‌دادند. پس از آن سعود بن عبدالعزيز وارد شده، عمارت شریف غالب را که در طرف «معلأ»^{۳۱} واقع بود، مسکن خود قرار داده، محض این که علامت التفات مخصوصی شود، پارچه‌ای از لباسی را که «مشلخ» گفته می‌شود به شریف غالب لباس نموده، «شریف» مزبور نیز به سعود عرض بیعت نموده و اظهار آثار محبت نمود، پس از یک روز شریف غالب همراه سعود بن عبدالعزيز

بدوی شتر متوفی را به درختی بسته حسب القاعده به تجهیز و تکفین او مسارعت و برای تدارک آب به یکی از دره‌های نزدیک عزیمت کرد، بعد از پنج و شش دقیقه آمده و تنها شتر را در آن محل دید، متحیراً مراجعت نموده و کیفیت را به سعود نقل نمود، سعود گفت:

بلی، بلی، من علی طریق الرؤیا دیدم که مشار الیه به ذکر و تسبیح به آسمان بلند شد، حتی هنگامی که چند ملک منور الوجوه^{۳۲} جنازهٔ مشار الیه را به ذکر و تسبیح به آسمان می‌بردند، می‌گفتند که این جنازهٔ فلان شخص است، به واسطهٔ این که به پیغمبر آخر الزمان حسن اتباع و اعتقاد داشت. جنازهٔ او به آسمان بلند شد. بدوی چون این را شنید گفت: خیلی غریب است که مرا به قتل این چنین شخص جلیل‌القدری فرستادی با این که الطاف مبدولهٔ الهیته را در حق او به رأی العین دیده، باز اعتقاد خود را درست و تصحیح نمی‌کنی! بدوی اگر چه دشنام و ناسزای بسیار گفت، ولی سعود به حرف‌های بدوی گوش نداده، عثمان مضایقی را والی مکه نصب کرده و خود به طرف درعیته^{۳۷} رفت.

سعود به شراب ظفر، بی‌خود و مست شده، مدتی در درعیته وقت خود را گذراند

صِرَّة همایون را نیز به قتل می‌رساندم]. صِرَّة همایون را نیز که برای اهالی حرمین و اعراب بادیه نشین آورده‌ای باید تسلیم کرده و معاودت کنی شما را امسال از حج و طواف منع کردم یوسف پاشای مزبور صِرَّة همایون را تسلیم کرده و به ناچاری بازگشت.

چون خبر وحشت اثر ممنوعیت خروج حجاج شام به عرفات، به گوش اسلامیان رسید. اهالی، مستغرق^{۳۳} دریای آلام شده به گمان این که اهالی مکه نیز از خروج به عرفات ممنوع هستند، اهالی زار زار آغاز به گریه وزاری نمودند. فردای آن روز عزیمت اهل مکه به جبل‌الرحمه اذن داده شده ولی به واسطه منادیان غدغن و اعلان کرده شد که با محفه^{۳۴} و تخت روان و شندف^{۳۵} نروند، قضات و سایر اشخاص به مراکب و شتران سوار شده به عرفات عزیمت کردند و در اثنای وقفه به حکم «سعود»، به جای قاضی مکه، یکی از علمای زنادقه خطبه خوانده و به مکه مراجعت کردند.^{۳۶}

سعود در معاودت از عرفات، «خطیب زاده محمد افندی»، قاضی مکه را عزل و به جای او عبدالرحمان التیامی را که از علمای زنادقه بود، قاضی نصب نمود.

به مسجد الحرام رفته، کعبه معظمه را طواف، قضات اربعه و خدام مسجد الحرام را که در نزد قبایل یک نوع حرمت داشتند، به هر یک، یک «مشلخ» و بیست و پنج قروش انعام و احسان تقسیم کردند ۲۲ ذیقعه سنه ۱۲۲۲.

در این اثنا قافله شام ورود کرد، سعود «مسعود بن المضایقی» نام را، نزد قافله شام فرستاد و اعلان کرد که قافله را به مکه مکرمه راه نخواهد داد. مسعود قافله را در موقع «قیب» نام که نزدیک مکه است استقبال نموده، به آنها گفت: که شما احکام شروط منعده را مخالفت کردید، به موجب حکمی که سعود بن عبدالعزیز نزد شما به توسط صالح بن صالح فرستاد لازم بود که شما همراه خود عسکر نیاورید و حال آن که عساکر زیاد همراه خود دارید، چون بر خلاف اراده سعود حرکت کردید، به جهت آن از دخول در مکه ممنوعید.

«یوسف پاشای» امیر الحجاج، محض این که کیفیت را به سعود بفهماند و برای ایفای حج اجازت و رخصت حاصل کند، تنها به مکه رفته، و ما وقع را به سعود کما هو، بیان نمود. سعود در جواب مشارالیه گفت: یوسف پاشا! اگر خوف از خدا مانع نمی‌شد، همه شما را به قتل می‌رساندم، [و عملۀ

مستریحاً بروید. حجاج سائره نیز به این منوال آمد و رفت خواهند کرد. این هم یک نوع عدالت من است در حق شما.

به «سلطان سلیم خان» پادشاه آل عثمان نامه مخصوص نوشتیم و در آن نامه او را ممنوع ساختیم که بر بالای قبور قبه‌ها بنا و انشا نکنند و به ذبح قرابین اصحاب قبور را توسل ننمایند و آن نامه را به شما خواهیم داد که به سلطان معظم له بدهید.

اگر چه استیلاي وهابیان سه چهار سال دوام کرد، ولیکن در سال ۱۲۲۷ محمد علی پاشای [مرحوم] والی مصر، بشخصه به جدّه عزیمت کرده و از آن جا به مکه رفته دو فرقه عسکریه، که یکی را از جدّه و دیگری را از مصر فرستاده بود متحد شده، وهابیان را از مکه اخراج کردند.

محمد افندی مشار الیه و «سعدابک» ملای مدینه، و «عطایی افندی» نقیب مکه مکرمه را احضار و در روی یک قالیچه نشانده، عرض بیعت و مصافحه را تکلیف نمود و چون مشار الیه هم موافق اصول دیانت وهابی، «لا اله الا الله وحده لا شریک له» گفته و پس از مصافحه و بیعت به جای خود نشست، «سعود» محظوظ شده و گفت:

من شما و حجاج قافله شام را به صالح بن صالح سپردم. صالح مرد امین و آدم خوب من است، شتر محفه، و شتر بار به سیصد قروش و شتر سواری را برای رفتن به شام یکصد پنجاه قروش نرخ دادم عزیمت شما به شام به این نرخ ارزان برای شما نعمت بزرگی است. در ظل عطوفت من

● پی نوشتها:

- ۱- صاحبان شادمانی.
- ۲- امان خواستن.
- ۳- قباب جمع قبه و به معنی گنبد است.
- ۴- افراد باقیمانده نبرد.
- ۵- بازگشتن.
- ۶- ستم کردن.
- ۷- نیک معاشرت کردن و زندگی مسالمت آمیز.
- ۸- میدان و زمینی که سقف نداشته باشد.
- ۹- مستقر - جای گرفته.

- ۱۰- دست نشانندگان دشمنان.
- ۱۱- اَبهت.
- ۱۲- تسلیم پذیری و فرمانبری.
- ۱۳- جنگیدن و جنگ کردن.
- ۱۴- قحطی و گرانی.
- ۱۵- یک دوازدهم رطل و رطل نیز برابر ۱۲ اوقیه و چیزی حدود ۸۴ مثقال است.
- ۱۶- مطیع و فرمانبردار.
- ۱۷- آزاد شده.
- ۱۸- محلّ و مکان.
- ۱۹- سنّت فیکوی پیامبر.
- ۲۰- بیش از حدّ.
- ۲۱- یگانه شدن.
- ۲۲- گردنکشی کردن و سرپیچی نمودن.
- ۲۳- غیرت و مروّت.
- ۲۴- شعله خشم.
- ۲۵- زیان و ضرر.
- ۲۶- نورانی چهره.
- ۲۷- زادگاه محمد بن عبدالوهاب.
- ۲۸- مؤلف کتاب دیگری به نام «مرآةالمدینه» دارد که در آن جریان حمله وهابیان به مدینه را شرح داده است.
- ۲۹- رفض به معنای دور افکندن و رد کردن و الحاد نیز به معنی کفر است.
- ۳۰- به معنی چینه‌دان مرغ است و در اینجا ظاهراً کنایه از ذهن و حافظه باشد.
- ۳۱- همان جا که هم اکنون قبرستان ابوطالب واقع شده است.
- ۳۲- تاریخ وهابیان، از صحیفه ۱۵۲ الی ۱۵۳
- ۳۳- غوطه‌ور شده.
- ۳۴- تختی شبیه هودج.
- ۳۵- دُهل و طبل.
- ۳۶- تاریخ وهابیان، صفحه ۱۵۷ الی ۱۵۸